

نظر مرحوم آخوند نسبت به حقیقت وجود و کیفیت اعتباریت آن در عالم

تصور (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و الوجود لا يقبل الانقسام و النجزي أصلاً خارجاً و عقلاً لبساطته فلا جنس له و لا فصل له فلا حد له كما علمت و هو الذي يلزمه جميع الكمالات و به يقوم كل من الصفات فهو الحى العليم المريد القادر السميع البصير المتكلم بذاته لا بواسطة شيء آخر، به يلحق الأشياء كمالاتها كلها بل هو الذي يظهر بتجليه و تحوله فى صور.^۱

در دنباله مطلب گذشته مرحوم آخوند

[می‌فرمایند که] جميع کمالات چه کمالات ذاتی یا

کمالات وصفی یا کمالات فعلی، هر سه این مراتب

که در کمالات ذاتی به کمالات اسماء تعبیر می‌شود،

اسماء و صفات و افعال، حقیقت تمام اینها همان

حقیقت وجود واحد است و این حقیقت وجود

واحد در صور مختلف به ظهورات متفاوت درمی‌آید

و آن جنبه قهاریت پروردگار که آن استیلاء و نفی

غیریت است، «غیرتش غیر در جهان نگذاشت».^۲ این

نفی غیریت که از آن تعبیر به نیروی قاهر و قهر اول

می‌شود، این غیرت به نفی غیریت موجب می‌شود

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲. دیوان عراقی، ترجیعات، شماره ۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۳۱:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت *** لا جرم عین جمله اشیا شد

که تمام اشیاء آن جهت استقلالی خودشان را از دست بدهند.

منظور از آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾

این مسئله خیلی مهمی است! در آیات قرآن هم نسبت به این مسئله اشاره شده است؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾^۱ این مسئله، مسئله ابراز و اظهار قهر اول است یعنی آن مسئله غیریت و غیرت. شرک را نمی‌بخشد ولی حالا اگر از شرک درآمد و موحد شدید ولی گناه کردید، عیب ندارد! نه اینکه عیب ندارد بلکه می‌بخشد اما اگر انسان شرک بورزد، این مسئله شرک با غیرت او منافات پیدا می‌کند!

ما این مطلب و مسئله را هم در میان خودمان مشاهده می‌کنیم. فرض کنید یک نفر می‌آید با انسان همراهی می‌کند و نزدیک می‌شود ولی هم‌زمان با این، با شخص دیگری هم هست. خب انسان دیگر نمی‌تواند مسئله را قبول بکند اما اگر شخصی می‌آید

^۱. سوره نساء (۴) آیه ۴۸ و ۱۱۶. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۰۳، تعلیقه ۱: «خداوند نمی‌آمرزد شرکی را که به او آورده شود و غیر از آن را هرچه باشد برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.»

با انسان رفیق می‌شود یعنی رفاقت را در انحصار انسان قرار می‌دهد ولی خب حالا گاهی اوقات یک خطایی هم می‌کند، انسان خیلی به آن خطا توجه نمی‌کند و این همان مسئلهٔ غیرتی است که از مظاهر غیرت اوست منتها غیرت جزئی!

ادراک عدم استقلالیت در قیامت صغری و کبری

این غیرت که عبارت از قهر اول و استیلاء و اشراف اسم قهار بر همهٔ عالم و ظهورات و مراتب است موجب می‌شود که تمام اشیاء آن جهت استقلال خودشان را از دست بدهند و به جهت آلی و ربطی دربیایند. لذا با وجود استقلال دیگر در آنجا قهاریت معنا ندارد و با وجود قهاریت دیگر استقلال معنا ندارد این برای مقام ثبوت است. بعد این مسئله در مقام اثبات همان‌طوری که مرحوم آخوند می‌فرمایند در دو مرتبه به منصهٔ ظهور پیدا می‌کند؛ یکی در قیامت صغری که انتقال از عالم شهادت و غیب و حیات به عالم برزخ است که در آنجا خطاب ﴿لَمَنِ آلٌ مُّلكُ آلٌ یَّوْمَ لِلّٰهِ آلٌ وَاحِدٍ﴾

آلَ قَهَّارٍ^۱ می آید. خطاب دوم که مربوط به قیامت
 کبری است، آن زمانی است که همه مبعوث می شوند
 و از قبر خارج می شوند. آنجا هم که قیامت، قیامت
 کبری است آن جنبه تجردی موجب می شود که
 انسان آن وجود استقلالی خودش را دیگر از دست
 بدهد و خود و تمام آنچه را که در این عالم و دنیا از
 نفسانیت و تعلقات و امثال ذلک داشت همه را رها
 کند و خود را فقیر و بیچاره و تهی ببیند. ﴿يَوْمَ لَا
 يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ
 سَلِيمٍ﴾^۲ اینها همه تعلقات است. ﴿أَلَّا أَخِلَّاءٌ
 يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا
 آلَ الْمُتَّقِينَ﴾^۳، ﴿يَوْمَ يَفِرُّ آلَ مَرْءٍ مِنْ أَخِيهِ *
 وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ أُمَرٍ
 مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾^۴ همه اینها

۱. سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶. مهرتابان، ص ۲۷۶:

«قدرت و پادشاهی امروز برای کیست؟ برای خداوند واحد قهّار است.»

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹. آموزه های معرفت، ج ۲، ص ۸۱:

«در روزی که نه مال از انسان دستگیری می کند و نه فرزندان، مگر قلب
 سلیم!»

۳. سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۷. معاد شناسی، ج ۴، ص ۳۰۶:

«دوستان و موالی در آن روز، بعضی با بعضی دشمن اند؛ مگر پرهیزگاران!»

۴. سوره عبس (۸۰) آیات ۳۴ - ۳۷. معاد شناسی، ج ۴، ص ۳۰۵:

«روزی است که انسان از برادرش فرار می کند * و از مادرش و پدرش * و

قطع تعلقات است. ادراک عدم استقلالیت در قیامت کبریٰ برای انسان ظهور پیدا می‌کند و همهٔ اشیاء به این وجود صورت پیدا می‌کنند. همهٔ سمع‌ها در عالم به این وجود تحقق پیدا می‌کنند. همهٔ بصرها به این وجود تحقق پیدا می‌کنند و به همان وجودی که آن وجود خودش سمع، بصر، کلام و اراده است [تحقق پیدا می‌کنند]. آن وجود به سمع کلی و آن سمع کلی به همهٔ سمع‌های جزئی، آن وجود به بصر کلی و بصر کلی به همهٔ بصرهای جزئی تا اینکه تمام مراتب کثرت با ذوات و با صفاتشان در خارج تحقق پیدا می‌کنند.

پس برگشت همهٔ اینها به همان وجود اول، سمع اول، بصر اول و ادراک اول است. اگر خدا توفیق بدهد انسان این معنا را بفهمد و قضیه را متوجه بشود که چطور تمام این سمع‌ها همه یک سمع است. همهٔ این دیدن‌ها همه یک دیدن است. حجاب از چشمان انسان کنار برود و انسان آن حقیقت واحده را ادراک

از زوجه‌اش و فرزندانش فرار می‌کند * و برای هر کس در آن روز شأن و کاری است که او را به خود مشغول ساخته و مجال برخورد با دیگران را نمی‌دهد.»

بکند خیلی اوضاعش عوض می‌شود و مُدرکاتش
خیلی تغییر پیدا می‌کند.

ارتباط همهٔ رفتاری‌های ما به جنبهٔ استقلال

علت اینکه ما این‌همه بالا می‌رویم و پایین
می‌آییم و در سر همدیگر می‌زنیم به‌خاطر این است
که **بحمد الله و المنه** این پرده افتاده است و ما از
حقیقت غافل هستیم و نمی‌دانیم که این عالم چه
عالمی است! این حقیقت چه حقیقتی است! این
واقعیت چه واقعیتی است؟! همهٔ این رفتاری‌های
ما مربوط به جنبهٔ استقلالی است و واقع آن همین
است و این قضیه درست شدنی نیست و با فلسفه و
هرچه خواندن و مطالعه هم درست نمی‌شود. بله،
انسان به مسئله نزدیک می‌شود ولی مسئله حل
نخواهد شد الاً به شهود و به وجدان که انسان آن
واقعیت را ادراک و لمس کند، آن‌وقت دیگر
در این صورت نگرشش عوض می‌شود گرچه
تکلیفش به حال خود باقی می‌ماند و اینجا جای جمع
است.

مقام جمع؛ حفظ وحدت در عین اشتغال و تکلیف به کثرت

مقام جمع حفظ وحدت در عین اشتغال و

تکلیف به کثرت است ولی این تکلیف به کثرتی که در اینجا می‌آید با آن تکلیفی که قبل از این شهود است زمین تا آسمان تفاوت می‌کند. این تکلیف، تکلیف خالص و پاک است و تکلیفی است که مزج با هوا و هوس نیست. تکلیفی که قبل بود همه می‌گفتیم که بله، ما مکلف هستیم و چه کنیم دیگر تکلیف است والا ما این کارها را نمی‌کردیم. بالآخره باید به تکلیف عمل کرد. حالا که می‌گویند: به تکلیف عمل کنید. می‌گوید که چه گفتی؟ من [به تکلیف عمل کنم]؟! برو پی کارت! خب چه بود؟! تو که می‌گفتی حالا می‌خواهم به تکلیف عمل کنم! می‌گوید که آقا برو بنشین. به جای اینکه بیایی ریاست کنی برو در مسجد فقط نماز جماعت بخوان. چه [می‌گویی] آقا؟! تکلیف است اسلام و بیضه اسلام در خطر است! آقا آن کسی که به تو تکلیف کرده است خب همان الآن دارد می‌گوید که برو نماز بخوان. می‌گوید که نه آقا، اصلاً نمی‌شود! اینها همه برای این است که این تکلیف مزج با هوا است!

آن تکلیفی که بعد از این قضیه می آید، آن تکلیفی که انبیاء می آورند، آن تکلیفی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خودش می آورد و آن تکلیفی که بعد از شهود برای انسان می آید **ما بین المشرق و المغرب و بین السماء و الأرض** تفاوت دارد! این تکلیف دیگر تکلیف خالص است! این تکلیفی است که هر آن می خواهد از زیرش در برود. می گوید که پیش نمازی هم زیادی است فرار کنیم به دنبال کارمان برویم! اما او را مدام می کشند اما مدام دارد می رود ولی دیگری برای این جان می دهد! خیلی تفاوت است! آن وقت اگر این مسئله برای انسان روشن بشود دیگر کارهای انسان، افعال انسان، ارتباطات انسان، رفت و آمد و معاشرت های انسان همه اینها صبغة الهی به خودش می گیرد. شخص را تنبیه می کند ولی در این تنبیهش رأفت خوابیده است نه اینکه در این تنبیه خالی کردن احقاد باشد. مراتب که نمی توانیم بگوییم باید بگوییم که درکات نفس در این خوابیده است. نه! همه اینها به خاطر این کیفیت نگرش است. این نگرش و آن نگرش یکی است.

اینجا دیگر مولانا خیلی بیداد می کند و می گوید که دوتا زنبور هردو یک چیزی می خورند؛ یکی عسل می آید و یکی زهر می شود. دوتا آهو همه یک علف را می خورند یکی تبدیل به مشک ختن می شود و یکی تبدیل به چه می شود. دو شخص هردو ازدواج می کنند؛ یک ازدواج، ازدواج روحانی و الهی است و یک ازدواج، ازدواج شهوی و مادی است. دو جور معامله می کنند این معامله، معامله دنیایی است و آن معامله، معامله خدایی است و ...^۱

تبدل آثار ذات لازمه تبدل ذات

چرا؟ چون تبدل ذات شده است. این تبدل ذات، تبدل آثار ذات را دارد. بنابراین باید به این ارزش و حقیقت وجود پی ببریم که این حقیقت وجود یک حقیقت خالص و پاکی است که آن حقیقت خالص و پاک هیچ گونه شائبه‌ای از کثرت در آن نیست و وقتی که در لباس کثرت می آید و مزج می شود

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر چهارم، ص ۳۲۵، بخش: تمامی حکایت آن عاشق که از عسس بگریخت در باغی و معشوق را در آن باغ یافت و بر عسس دعای خیر می کرد از شادی که ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكَرَّهُوا شَيْءًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾.

آن وقت دیگر تغییر و تحولات در او پیدا می شود.

معنای روایت «**داخِلٌ فی الأشياء لا بالمُمازجة...**»

امیرالمؤمنین علیه السلام در این قضیه سمع و بصر و ادراک واحد، عباراتی دارند و ائمه علیهم السلام هم نسبت به این مسئله عباراتی دارند که همین مسئله «**داخِلٌ فی الأشياء لا بالمُمازجة و خارجٌ عن الأشياء لا بالمُزایلة**»^۱ و همین طور سایر خطب آن حضرت که حکایت از آن حقیقت لابشرطی مقسمی دارد نه لابشرطی اطلاقِ قسمی که آن لابشرطی اطلاقِ قسمی خودش حد است و اطلاق خودش قید و لابشرط است. این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام عین مسئله وحدت وجود و وحدت موجود است که در وحدت وجود یک حقیقت در همه مراتب هست و در وحدت موجود یک تشخص هست و چون تشخص اختصاص به ذات وجود دارد بنابراین موجود هم در خارج یکی است گرچه صورش متعدد است نه اینکه موجودات متعدد هستند بلکه موجود در حقیقت و خارج یکی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۸۶؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۰.

است. ما آمدیم اعتبار و جدا کردیم و وجود انسان و غنم و بقر را دسته‌بندی کردیم تا وجودات متشخصه خارجی هر کدام از اینها یک وجود است ولی همه اینها به اعتبار معتبر است. اگر چشم شخصی باز بشود کل عالم وجود را یک واحد می‌بیند که آن یک واحد در حرکات مختلف است.

شما این دست بنده را ملاحظه بکنید این دست چندتا است؟ شش تا که نیست همین یکی است که دارید می‌بیند. الآن ببینید این انگشتانم را دارم حرکت می‌دهم. در این دست که الآن انگشت‌ها دارند حرکت می‌کنند حرکت چندتا است؟ حرکت پنج تا شش تا است. به تعداد هر انگشتی یک حرکتی وجود دارد و خود این میچ هم یک حرکت دارد. حرکت در جهات مختلف است، این انگشت بالا می‌رود و پایین می‌آید و جمع می‌شود و باز می‌شود درحالی که دست واحد است! این مسئله و قضیه برای ارباب شهود در قضیه وحدت وجود و موجود روشن می‌شود که در تمام عالم هستی آنچه را که در مقام شهود می‌بینند که عبارت از اسماء و صفات

است - آنچه که مربوط به ذات است قابل دیدن نیست - همین که می بیند یعنی تنزل پیدا کرده است آنچه را که در مقام شهود می بیند حکایت از یک ذات واحد و یک موجودیت واحد می کند که هیچ کدام از این ذوات مختلف و ظهورات و اشکال مختلف جدای از یکدیگر استقرار ندارند. الآن این انگشت جدای از این نیست و به این انگشت [کناری] چسبیده است. حالا گرچه خودش را جدا کرده است ولی بالأخره چسبیده به این میچ است، این هم همین طور است تمام اینها هم به این میچ چسبیده اند و همه ید واحده را تشکیل دادند.

کل عالم وجود، ماده و مجرد در ارتباط با یکدیگر و در تعلقات یکدیگر حکم خیط واحد و حکم حبل واحد را دارند که این حبل از اینجا تا اینجا است و دارای اقسامی است. آیا معنای کلام

امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمایند: «**دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُزَايَاةِ وَ خَارِجٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُزَايَلَةِ**» این است که آن حقیقت واحد با اشیاء

است؟! نه خیر، عین اشیاء است! «**دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ**» داخل در اشیاء هست ولی مزج نیست.

چرا مزج نیست؟! چون مزج حکایت از دوئیت می‌کند. شما شکر را با آب مزج می‌کنید خب شکر یک چیز است و آب هم یک چیز است تبدیل به شربت می‌شود. یعنی آیا خدا هم مثل شکر است که در آب می‌رود و آن را هم می‌زنید؟! نه، این ورودش در اشیاء بالممازجه نیست. وارد هست یا نه؟ بالأخره وارد است. وارد با خارج فرق می‌کند این‌طور نیست؟! جناب آقای... ما یک ورود داریم و یک خروج داریم. این دوتا نباید جایشان عوض بشود!!

کیفیت دخول خدا در اشیا

درباره چیز می‌فرماید: **داخل^{۱۳}**، داخل است، خارج که نیست. حالا معنای خروجش بعد [گفته می‌شود] فعلاً داخل است. این داخل بودن در اشیاء با مزج نیست این چه نوع دخولی می‌تواند بدون مزج باشد؟! بالأخره هرچه شما بگیرید جنبه مزج که پیدا بکند این دوئیت صدق می‌کند پس این دخول بدون مزج عبارت از نفس ذات و نفس شیء است منتها به تحلیل عقلی یک جنبه ماهیت به آن می‌دهیم از آن ذات و از وجود جدا می‌کنیم. آن وجود را معری می‌کنیم و حمل بر این بالعرض می‌کنیم و عارض بر

این می‌کنیم و می‌گوییم که زیدِ موجود، این وجود چیست؟ غیر از آن زید که چیزی نیست. پس این وجود در زید هست نه به مزج بلکه خود زید است. این وجود در این فرش هست نه اینکه داخل در فرش شده است بلکه فرش از او وجود پیدا کرده است. این وجود داخل در این شجره هست لذا است که از این شجره صدای **أنا الحق** بیرون می‌آید. خدا به این شجره افاضه **أنا الحق** نکرده است اینکه هنر نیست! شما داخل یک چیزی بوق بکنید خب آن صدا هم از آن طرف بیرون می‌آید. نه! از شجر **أنا الحق** بیرون می‌آید. شما چشم ندارید خدا به شما چشم داده است. کاری که خدا در اینجا با حضرت موسی علیه‌السلام کرد **أنا الحق** را به شجر نداد بلکه چشم این را باز کرد. چشمش باز شد، **أنا الحق** را شنید. چرا **أنا الحق** را شنید؟ چون **«داخلٌ فی الأشياء لا بِالْمُمازجة»**. از این کاسه و لیوانی که در دست من هست از این هم [صدای] **أنا الحق** بیرون می‌آید. اگر گوشتان را قشنگ باز کنید و یک خرده [دقت] بکنید، می‌بینید این الآن دارد **أنا الحق** می‌گوید منتها باید قضیه دست کاری بشود والا این بیچاره دارد **أنا الحق**

را می گوید! این دارد وظیفه اش را انجام می دهد!

معنای تسبیح در آیه ﴿وَإِنْ مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾

مرحوم حاجی - خدا رحمتش کند - می فرمایند:

موسئی نیست که دعوی **أنا الحق** شنود *** ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست^۱

در هر شجری این زمزمه هست. افاضه ای که

خدا به حضرت موسی علیه السلام کرده است این

است که پرده را برداشته است. همین! در مقام ثبوت

کاری نکرده است و فقط در مقام اثبات حرکت کرده

است و پرده را برداشته است. آن وقت آن گوش این

أنا الحق را شنید. اما برای ما پرده افتاده است و این

أنا الحق را نمی شنویم والا این درخت های فیضیه

همه دارند **أنا الحق** می گویند. آن درخت اکالیتوس،

آن درخت توت، درخت چنار، کاج و همه دارند **أنا**

الحق می گویند منتها خدا باید به انسان توفیق بدهد

که این **أنا الحق** را بشنود! ﴿وَإِنْ مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ

بِحَمْدِهِ﴾^۲ معنایش این است؛ ظهور اسماء کلیه در

۱. دیوان حکیم سبزواری، غزل ۴۳.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۴۴.

ترجمه: «وهیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می گوید.» (محقق)

مظاهر که آن ظهور به عدد اسماء و صفات، تجلیات و تسبیح‌های مختلفه دارد براساس آن حقیقت اسمیه و آن وصفیه‌ای که الآن این شکل خارجی را به وجود آورده است.

پس چیز مهمی نیست آقا! تمام عالم دارند می‌گویند: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** خیلی چیز عادی است چون او دارد می‌گوید، اینها که نمی‌گویند! همهٔ عالم دارند می‌گویند: **سبحان الله** این چیز مهمی نیست چون او دارد می‌گوید. همهٔ عالم دارند می‌گویند: **الحمد لله**، **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، **الله أكبر** و این چیزی نیست جز همان «**داخلٌ في الأشياء لا بالمُمازجة و خارجٌ عن الأشياء لا بالمُزايلة**» که معنا این است که او حد نمی‌پذیرد.

اینجا دیگر چه بگویم؟! چیزی بلد نیستیم!

تلمیذ: افرادی که اعضاء بدنشان شهود می‌کند و دارد این را می‌گوید، این دلالتی بر اینکه نفس این تحول پیدا کرده است و از نفسانیات و انیت بیرون آمده، نیست بلکه فقط یک کشفی است.

استاد: بله، آن مسئلهٔ نفسانی یک مسئلهٔ دیگر است و آن خیلی هنوز کار دارد. این فعلاً بالآخره پرده‌ای برداشته شده است.

و الوجود لا يقبل الانقسام و التجزى أصلاً خارجاً و عقلاً لبساطته فلا جنس له و لا فصل له فلا حد له كما علمت و هو الذي يلزمه جميع الكمالات و به يقوم كل من الصفات فهو الحى العظيم المريد القادر السميع البصير المتكلم بذاته لا بواسطة شيء آخر به يلحق الأشياء كمالاتها كلها.

اصلاً وجود قبول انقسام و تجزی نمی‌کند چون

واحد است، نه خارجاً قبول انقسام می کند و نه عقلاً، عقل نمی تواند وجود را تقسیم کند عقل می تواند ماهیت را تجزیه کند نه وجود را، چون بسیط است و جنس و فصل ندارد پس حد ندارد. اما جمیع کمالات وجود را لازم دارند و همه صفات قائم به وجود است. این وجود حی، علیم، مرید، قادر، سمیع، بصیر و متکلم است و ذاتاً این طور است نه به واسطه شیء دیگر و همه کمالات به واسطه وجود ملحق به اشیاء می شود.

بَلْ هُوَ الَّذِي يَظْهَرُ بِتَجَلِّيهِ وَ تَحَوُّلِهِ فِي صَوَرٍ مُخْتَلِفَةٍ بِصَوَرِ تِلْكَ الْكَمَالَاتِ فَيَصِيرُ تَابِعاً لِلذَّوَاتِ لِأَنَّهَا أَيْضاً وَجُودَاتٌ خَاصَّةٌ.

بلکه یک مقداری بالاتر برویم اصلاً وجود است که با تجلیات خودش و با تحولاتی که در خودش به وجود می آورد در صور مختلفه به این صورت کمالات ظهور پیدا می کند و اصلاً خود وجود تجلی پیدا می کند. پس این وجود تابع برای ذوات در اینجا می شود چون خود ذوات همه وجودات خاصه هستند.

و كُلُّ تَالٍ مِنَ الْوُجُودَاتِ الْخَاصَّةِ مُسْتَهْلَكٌ فِي وَجُودِ قَاهِرٍ سَابِقٍ عَلَيْهِ وَ الْكُلُّ مُسْتَهْلَكَةٌ فِي أَحَدِيَّةِ الْوُجُودِ الْحَقِّ الْإِلَهِيِّ مُضْمَلَةٌ فِي قَهْرِ الْأَوَّلِ وَ جَلَالِهِ وَ كِبَرِيَّائِهِ كَمَا سَيَأْتِي بَرَهَانُهُ.

هرچه از ناحیه معلول شما از وجودات خاصه در نظر بگیرید این در وجود قاهر که مافوق اوست

فناء و استهلاک پیدا می کند. این همین طوری بالا و بالا می رود تا در مقام احدیت وجود مستهلک می شود که در آنجا دیگر اسم و وصفی راه ندارد و فقط خود ذات هست که تمام این وجودات خاصه و کل در قهر اول و در آن جنبه قاهریت و جلال و کبریائیت او مضمحل می شوند که آنجا مرتبه اندماج و محو و فناء همه صور و مظاهر است.

فَهُوَ الْوَاجِبُ الْوَجُودُ الْحَقُّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الثَّابِتُ بِذَاتِهِ الْمُثَبِّتُ لِغَيْرِهِ الْمَوْصُوفُ بِالْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ الْمَنْعُوتُ بِالنُّعُوتِ الرَّبَّانِيَّةِ الْمَدْعُوُّ بِلِسَانِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْلِيَاءِ الْهَادِي خَلَقَهُ إِلَى ذَاتِهِ أَخْبَرَ بِلِسَانِهِمْ أَنَّهُ بِهِوِّيَّتِهِ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْدَاخِلُهُ وَ مَزَاوِلُهُ وَ بِحَقِيقَتِهِ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْزِيلُهُ وَ إِبْجَادُهُ لِلْأَشْيَاءِ اخْتِفَاؤُهُ فِيهَا مَعَ إِظْهَارِهِ إِيَّاهَا.

پس او واجب الوجود و حق است و خودش به ذاتش ثبوت دارد و اثبات غیر را می کند. آن وجود، موصوف به اسماء الهیه و صفت های ربانیه است که به لسان انبیاء و اولیاء خلقتش را به ذات خودش هدایت می کند. خداوند متعال به لسان آنها این چنین خودش را توصیف کرده است که با هویت و وجود خارجی خودش که همان هویتش است با هر چیزی است اما نه به معنای اینکه در او داخل شده و مزاوله و امتزاج پیدا کرده است و به حقیقت خودش آن حقیقت صقع ذات و هوهویت، آن عالم هو و عالم هوهویت که غیر از هر چیز است نه اینکه این غیر از اوست خودش را در این اشیاء مخفی نگه می دارد.

شما خدا را نمی بینید ولی صور را می بینید. این معنای ایجاد است. وجود علت در معلول، شما در معلول علت را نمی بینید ولی علت در آن گوشه خوابیده است. شما آن باطن معلول را نگاه کنید می بینید در همان جا علت هست باینکه او اشیاء را اظهار می کند.

و إعدامه لها في القيامة الكبرى ظهوره بوحده و قهره إيّاها بإزالة تعيّناتها و سِماتها و جعلها ...

در قیامت کبری که اینها را اعدام می کند اینکه خدای متعال به وحدت خودش ظاهر می شود و اینها را مقهور خودش قرار می دهد و تعینات و و نشانه ها را از آنها می گیرد...

تلمیذ: این مسامحه نیست که در قیامت کبری واقعاً ظاهر می شود یا اینکه ربط می شود...

استاد: نه آن ربط موجب می شود که دیگر تعینی احساس نشود یعنی جهت تعین نه اینکه تعین نداشته باشند. اگر تعین نداشتند همه که به بهشت می رفتند! مثل اینکه شخصی در اینجا دارای قدرت و قوت و این چیزها هست بعد شما با یک حرکات و دارو و وسیله ای این را مسلوب الاختیار و مسلوب الاراده نگه دارید که هیچ در خودش احساس قدرت نمی کند. قدرت دارد نه اینکه ندارد. یک وقتی شما

قدرت را از او می‌گیرید یعنی در واقع چوب می‌شود. نه، قدرت دارد ولی نمی‌تواند این قدرت را دیگر اعمال کند. در مسئله قیامت همین است؛ تمام این تعینات و اینها همه هست نه‌اینکه نیست اما انسان می‌بیند این تعینات همه کشک بوده است یعنی ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ آلَ يَوْمٍ حَدِيدٌ﴾^۱ در اینجا می‌آید والا اگر همه تعینات گرفته بشود چیز دیگری باقی نمی‌ماند درحالی‌که همه وجودات با آن اوصاف خودشان و همان ملکاتشان و مکتسبات خودشان حشر پیدا می‌کنند، نه‌اینکه همه مکتسبات و زوائد و اینها همه پخش می‌شود. اگر این‌طور باشد همه مجرد و همه پیغمبر می‌شوند دیگر خب این خیلی عالی است! خدا بیاید همه کفر، شرک، حسد و کینه را بگیرد پس برای چه دیگر [او را] جهنم ببرد؟! آدم از این بهتر که پیدا نمی‌شود!

تلمیذ: مسامحه است.

استاد: نه، مسامحه به همین معنا است که این

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. مه‌رتابان، ص ۳۵۹:

«هر آینه حقاً که تو از این امر در غفلت بودی، پس ما پرده را از تو برداشتیم و بنابراین چشم تو امروز تیزبین است».

ظهور در اینجا به شکل تجردی خودش درمی آید.

متلاشیة كما قال ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ و ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱ و
فی الصغری تحولہ من عالم الشہادۃ إلى عالم الغیب فکما أنَّ وجودَ التعیناتِ الخلقیۃ
إنَّما هو بالتجلیاتِ الإلهیۃ فی مراتبِ الكثرة.^۲

در قیامت صغری تحول از عالم شهادت به عالم

غیب هست چنان که وجود این تعینات در عالم خلق

به واسطه تجلیاتی است که خداوند متعال در عوالم

مادون و در عوالم اسماء و صفات می کند و این

موجودات متعینه پیدا می شوند.

کذلک زوالها بالتجلیات الذاتیۃ فی مراتبِ الوحدة.

زوال این تعینات خلقیه به تجلیات ذاتیه در

مراتب وحدت است و این تعینات مضمحل

می شوند البته برای کسانی که اینها واقعاً سالک

هستند و راه خدا را می روند این زوال، زوال تکوینی

است اما برای غیر از این افراد این زوال، زوال

اعتباری است این تعینات باقی می ماند اما استقلال

اینها از بین می رود و ادراک این که خلاصه این در

این عالم هیچ کاره بودند ...

فالماهیاتُ صَوْرٌ کمالاتِهِ و مظاهرُ أَسْمائِهِ و صفاتِهِ ظَهَرَتْ أَوَّلًا فِی الْعِلْمِ ثُمَّ فِی الْعِینِ.

ماهياتی که در این عالم هستند همه اینها صور

^۱ . سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۰۹، تعلیقه:

«تمام اشیاء الآن نیست و نابودند مگر وجه او.»

^۲ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۲.

کمالات اوست چون او خودش را به این صور
 درآورده است و مظاهر اسماء اوست و همهٔ اینها
 مظهر اسماء او هستند؛ اسم علیم، اسم قادر، اسم
 حی، اسم مرید، اسم قاهر و صفات او که اولاً در
 ناحیهٔ تعین علمی پیدا شده بعد در تعین خارجی پیدا
 شده است. در آن علم ربوبی اول این صور ماهیات
 و مظاهر اسماء پیدا شدند بعد تعین خارجی پیدا
 کردند و کم کم در عالم خارج تحقق پیدا می کنند که
 مقام اجمال و تفصیل به اینها تعبیر می شود.

و كثرةُ الأسماء و تعدُّ الصفات و تفصيلُها غيرُ قَادِحَةٍ في وحدتهِ الحقيقيةِ و کمالاتِهِ
 السَّرمَدِيَّةِ كما سَيَجِيءُ بيانه ان شاء الله تعالى.

کثرت اسماء و تعدد صفات و این همه مظاهری
 که در عالم هست و تفصیل این اسماء و صفات در
 عالم شهادت، تمام اینها ضرری به آن وحدت آن
 حقیقت نمی رساند و آن به وحدت به حال خودش
 باقی است و انسلاک پیدا نمی کند.

عالم برزخ عالم تربیت و عالم تعلقات

تلمیذ: در عالم برزخ هم این انکشافِ حقیقت به طور تام هست؟

استاد: نه. تام در قیامت هست.

تلمیذ: یعنی ممکن است کسی در عالم برزخ هم برود باز هم با اینها باشد؟!!

استاد: بله، باز با این ملکاتش و اینها هست. با

این اوصاف هنوز هست.

تلمیذ: ملکات که سر جای خودش هست.

استاد: جنبهٔ تجردی هنوز پیدا نمی کند و آن جنبهٔ

تجردی مربوط به عالم قیامت است.

تلمیذ: پس این شهودی که بعضی بزرگان کردند که بعضی‌ها به‌خاطر آن تعلقی که دارند و وابستگی به آن تعلقات شدیدی که داشتند هنوز در این عالم می‌آیند.

استاد: خب برای همین است یعنی هنوز آن

صورت تجردی برای آنها روشن نشده که اینجا را

رها کنند. به کار و کسبشان تعلق دارند. در احوالات

شیخ حسنعلی نخودکی هست که از سر یک قبر

می‌گذشت ناراحت می‌شد، می‌گفت: این هنوز دارد

می‌گوید: آی خیار آی خیار! خیارفروش بود! هنوز

این قدر خیار دوست داشت هنوز دنبال خیارفروشی

دارد داد می‌زند! نه، در عالم برزخ همین عالم تربیت

و عالم تعلقات است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد